

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی

مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها

اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله

آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله

(بررسی شخصیت و شخصیت پردازی در رمان داستان یک شهر احمد محمود)

۱. حمید عالی کردکلائی ۲. اکرم صفائی

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه پیام نور، ایران

(Alihamid_h@yahoo.com)

۲. دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور، ایران

(Safaie1366@gmail.com)

چکیده

یکی از عناصر کلیدی و بسیار تعیین کننده در داستان نویسی امروز پرداختن به شخصیت و شخصیت پردازی است. رمان داستان یک شهر نوشته‌ی، احمد محمود داستان نویس مشهور معاصر است. و از آن نظر که به درونکاوی شخصیت‌ها و طبقات مختلف جامعه پرداخته در رده‌ی رمان‌های اجتماعی به حساب می‌آید. این رمان معمولاً حول شخصیت‌های فقیر و حزبی دهه‌ی سی می‌گردد. در این رمان به طور هنرمندانه‌ای از توصیف، گفتگو، عمل و رفتار، نام و نماد در پرداخت شخصیت‌ها استفاده شده است. به نظر می‌رسد که احمد محمود در شخصیت پردازی داستان‌های خود به عناصر توصیف و گفتگو تأکید بیشتری داشته است. این مقاله کوششی است که نحوه بیان احساسات و عواطف احمد محمود را در بازپروری شخصیت و شخصیت پردازی به تصویر می‌کشد. در این پژوهش سعی بر آن است با روش تحلیلی- توصیفی به بررسی عوامل ایجاد توصیف و گفتگو در رمان یک شهر پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: احمد محمود، شخصیت پردازی، ادبیات داستانی، رمان.

Article title (character processing analysis dastane yek shar of ahmad mahmood)

hamid, ali.kordkolaie;¹ Akram, safaei.²

¹ Assistant professor-Payame Noor university,Iran

²Department of lterature Payame Noor university,Iran

Abstract

One of the key and very determines elements in the today's fiction addresssing to the character and character processing. the novel dastane yek shar written by ahmad mahmood famaous novelist

contemporary. And for this reason that referst characters within the mining and social dasses classifiction in the social novel. This novel usualy Envoled to the poor and partisan character of the thirty decade. In this novel isan artistic icon in the description,dialigue and character have been used to pay.it look like ahmad mahmood in your staries in a personifcation and more emphasis describing the elements.

Keywords: character processing, fictional literature, ahmad mahmoud ,the novel.

۱- مقدمه و بیان مسأله

به طور معمول هر نویسنده در ادبیات داستانی بینش، تفکر، احساسات و اعتقادات خاص خود را در مسیر داستان به نمایش می‌گذارد. از آن‌جا که بهترین تجلی‌گاه این احساسات و اعتقادات، شخصیت‌ها هستند، شخصیت‌پردازی در ادبیات داستانی اهمیت پیدا کرده و خواننده با شناخت شخصیت‌های داستانی می‌تواند با ایدئولوژی، احساسات و جهان‌بینی نویسنده آشنا شود. در بررسی عناصر داستان، شخصیت، عنصری است که متقابلاً بر بیشتر عناصر داستانی تأثیر می‌گذارد. تحولات ادبی بیشتر تابع حوادث تاریخی، سیاسی، ملی، رویدادهای اجتماعی و حتی مسائل اقتصادی است. در این میان شعر به دلیل روح مطلق هنری حاکم بر آن نمی‌توانست واقعیت‌ها، معضلات و حوادث دوران را منعکس کند. پس ادبیات داستانی؛ به خصوص رمان با روح واقع‌گرایی که در بطن خود دارد، این مسئولیت را به دوش می‌کشد به گونه‌ای که در فضا و مکان داستان و همراهی شخصیت‌ها، می‌توان در فضاهای آن دوران نفس کشید و به درکی آشکار از آن زمان دست یافت. در داستان‌های احمد محمود، مردم ساده و رنجبر را می‌بینیم که می‌کوشند، کار می‌کنند و شکست می‌خورند و باز برخاسته، راه خود را سرسختانه دنبال می‌کنند. اعمال و گفتار آن‌ها بازتاب دردها و دردمندی‌های خودشان است. و زندگی پر تلاش، پر رنج و حادثه، سرنوشت آن‌ها است. نویسنده بی آن که از عظمت رنج‌ها و تلاش‌ها بکاهد ماجرا را در محدوده واقع‌گرایانه تری بررسی می‌کند در این رمان‌ها، نویسنده به دلیل برقراری رابطه با زمان و واقعیت، شخصیت را به عنوان مظهر این دوره مجسم می‌کند. شخصیت‌های این رمان‌ها مردمی هستند که بین وقایع سیاسی سال‌های ۱۳۲۹ الی ۱۳۳۱ با حیاتی رنج‌بار در فضایی خفقان‌آلود نفس می‌کشند. که می‌توان حضور شخصیت‌هایی را که مظهر این دوره‌اند در آن دید. از این روست که شخصیت‌های این رمان‌ها همیشه در تکاپوی تعقیب شرایط و یافتن مفری به سوی رهایی هستند. و هیچ کدام ضلالت و گوشه‌نشینی را بر نمی‌تابند و تحت هیچ شرایطی حاضر به مماشات با سلطه‌گران نیستند. از این نظر باید گفت که شخصیت‌های این داستان‌ها شدیداً تحت تأثیر روحيات نویسنده قرار دارند تا به نحوی بتوانند آرمان‌ها و اندیشه‌های احمد محمود را به نمایش بگذارند. به همین خاطر است که می‌گوییم آدم‌های داستان او بر خاسته از روح سخت‌کوش و چالش‌گر خود احمد محمودند که در رمان‌هایش تجلی یافته‌اند. نویسنده در این رمان‌ها شخصیت‌هایی را پردازش می‌کند که انعکاس دهنده واقعیت‌های درون جامعه بوده و ارتباط تنگاتنگی با واقعیت دارند. در تعریف شخصیت گفته‌اند: «شبه شخصیتی است تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده بدان فردیت و تشخص بخشیده است» (براهنی، ۱۳۷۲: ۳۴۹). شخصیت‌ها، افرادی هستند که در یک نمایشنامه یا اثر روایی دارای ویژگی اخلاقی و آگاهی پیش‌شناخته‌اند. این ویژگی در گفتار و عمل‌شان نشان داده می‌شود. انگیزه و زمینه‌ای که نویسنده می‌سازد، حالت و طبیعت اخلاقی شخصیت را برای گفتار و عمل تشکیل دهد. یک شخصیت ممکن است از آغاز تا پایان اثر از نظر دور نما و حالت تعقیب نکند مانند شخصیت پراس پرو در طوفان یا ممکن است شخصیت از طریق تکامل تدریجی و یا به خاطر یک بحران شدید (مانند لیر شاه یا پیپ در آرزوهای بزرگ) دچار تحول شود. شخصیت چه تعقیب کند و چه نکند ما به استحکام شخصیت نیاز داریم. باید توجه داشت که شخصیت داستانی را با اصطلاح شخصیت در روان‌شناسی یکی ندانیم. شخصیت در روان‌شناسی معمولاً برداشتی کلی درباره‌ی ماهیت انسان ارائه می‌دهد و ما را به سمت چنین برداشتی سوق می‌دهد. (سلیمانی، ۱۳۶۸: ۱۱۵). شخصیت ریشه‌واژه کاراکتر از کلمه کاراسین "kharassein" به معنی حکاکی کردن و عمیقاً خراش دادن گرفته‌اند. (براهنی، ۱۳۶۸: ۲۴۹). در یونان قدیم این واژه برای

طرح‌های منثور به کار می‌رفت، که مجموعه‌ای از تیپ‌های مختلف آدم‌ها بود که گرد آمده بودند. این نوع نوشته توسط تئو فراستوس شاگرد ارسطو پایه‌گذاری شد. قبل از تئو فراستوس ارسطو در فن شعر خود به تحلیل و بررسی شخصیت در تراژدی پرداخته بود و ویژگی‌هایی برای آن ذکر کرده بود. بررسی ارسطو نخستین بررسی در تحلیل شخصیت داستانی است. ارسطو شخصیت‌های نمایشی را افرادی می‌داند که از اعمال قهرمانان واقعی تقلید می‌کنند تا باعث خیال‌انگیزی تماشاکننده شود. او از یک دیدگاه شخصیت را به خوب و بد تقسیم می‌کند. و خاطر نشان می‌کند که عمل و کردار همه‌ی افراد تحت تأثیر ویژگی خوب یا بد بودن آن‌هاست. ارسطو چهار ویژگی برای شخصیت ذکر می‌کند که عبارتند از: «اول اینکه سیرت‌ها باید پسندیده باشد نکته دوم عبارت است از مناسبت نکته سوم مشابهت با اصل است. نکته چهارم ثبات در سیرت است.» و پس از ارسطو و شاگردانش بحث شخصیت هم‌چنان ادامه یافت. در قرون وسطی اشخاص را بر اساس اخلاط چهار گانه طب قدیم جدا کرده و خصوصیات هر دسته را ذکر می‌کردند. اما توجه به شخصیت و شخصیت‌سازی به صورت جدی و دقیق از قرن هفدهم شروع شد بعد با پا گرفتن رمان به خصوص رمان‌های روان‌شناختی به اوج خود رسید. شخصیت هم‌چنان تا دوران حاضر تحول یافت. نویسندگان قرن بیستم و به طور مشخص پروست، جویس و ولف آن را به اوج شکوفایی خود رساندند و آثار این نویسندگان توصیف دقیق و همه‌جانبه، ریزانگاری اشخاص و مکان، به خصوص فضا‌سازی و جزئیات نگاری نیست. در داستان امروز، دیگر جایی برای تیپ‌سازی، کلی‌گویی و خود مرکز بینی نویسنده نیست. نویسندگان جدید هر چه بیشتر سعی می‌کنند که در داستان از تیپ‌سازی خوداری کنند و تا حد امکان اشخاص گنگ و مبهم بیافرینند تا خواننده بلافاصله پی به ماهیت آن نبرد. بنابراین شخصیت‌پردازی جدید نوعی قالب شکنی و گریز از همه‌مظاهر و مواردی بود که خواننده قبلاً به آن عادت کرده بود. یکی از شگردهای نویسنده امروز برای مقابله با تیپ‌سازی و تعمیم دادن آشنا زدایی است. نویسنده همه قالب‌ها را از بین می‌برد، حتی اسم شخصیت را. تا خواننده محو تماشای شخصیت نشود.

عناصر داستان عبارتند از: پیرنگ، شخصیت، درون‌مایه یا مضمون، زاویه دید، گفتگو، سبک و شیوه نگارش، لحن و لحن‌پردازی، فضا و... ساختمان داستان بر پایه عنصر شخصیت بنا می‌شود و شکل‌گیری آن بدون حضور شخصیت غیر قابل‌تصورو محال است. به طوری که بسیاری از صاحب‌نظران و منتقدان، شخصیت و شخصیت‌پردازی را از عناصر بسیار مهم و پر اهمیت هرداستان به شمار می‌آورند و بر این نکته تأکید دارند که رمز پذیرش و امتیاز یک اثر ادبی و میزان دوام و نفوذ آن بستگی به شخصیت و نحوه پردازش شخصیت‌ها دارد. شخصیت مایه جذابیت داستان و نشان‌دهنده توانایی و قدرت نویسنده نیز هست. تا جایی که گفته‌اند: «مهمترین عنصر منتقل‌کننده تم داستان و مهم‌ترین عامل طرح داستان، شخصیت داستانی است.» (ابراهیم یونسی، ۱۳۸۲: ۳۳). مقاله حاضر به بررسی شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان داستان یک شهر احمد محمود می‌پردازد تا چگونگی پردازش شخصیت و انعکاس و نمود واقعیت جامعه را در شخصیت‌های این رمان نشان دهد. و می‌کوشد به سوالات زیر پاسخ داده شود:

- ۱- کدام یک از عناصر سازنده‌ی داستان در رمان‌های احمد محمود بیش‌تر نمود داشته است؟
- ۲- آیا نویسنده در آثار خود به شیوه‌های نوین داستان‌نویسی و شخصیت‌پردازی توجه کرده است؟
- ۳- محوری‌ترین روش‌های شخصیت‌پردازی در رمان‌های احمد محمود کدام‌اند؟

۲- پیشینه‌ی تحقیق

از جمله پژوهش‌هایی که در زمینه پردازش شخصیت نوشته شده، کتابی است به نام «شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر» از دکتر حمید عبداللهیان و کتاب «باران بر زمین سوخته (نقد رمان‌های احمد محمود)» از فیروز زنوزی جلالی مقالاتی چون «شخصیت‌پردازی در رمان همسایه‌ها» از دکتر محمدعلی آتش سودا و امید حریری چهرمی، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، پیش شماره یک، پاییز ۱۳۸۹، «ادبیات اقلیمی در رمان‌های احمد محمود» از سمیه شکری زاده، «غریبه‌ها، پسرک بومی، زائری زیر باران مندرج در بیدار دلان در آینه به کوشش احمد آقایی صص ۳۱-۳۲» و نقد و تحلیل «رمان

درخت انجیر معابد» از سریا داوودی حموله، «مروری بر آثار احمد محمود» از آناهید اجاکیانس. پیشینه‌ی پژوهش نشان می‌دهد رمان مورد نظر از نظر شخصیت‌پردازی بررسی نشده است و پژوهش‌های انجام شده به بررسی کلی شخصیت در داستان‌های احمد محمود پرداخته و دید کلی در مورد شخصیت‌های رمان‌های نوشته شده توسط او را به مخاطب می‌دهد از این رو در این پژوهش سعی بر این است که در کنار معرفی کلی شخصیت‌ها و بیان انواع آن به بررسی شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان «داستان یک شهر» پرداخته، سپس ارتباط شخصیت را با عناصر داستان بررسی کند و تحلیلی دقیق از رمان ذکر شده در بالا در اختیار مخاطب قرار دهد.

۳- مبانی نظری تحقیق:

احمد محمود یا همان احمد عطاء نویسنده خوزستانی متولد ۱۳۱۰ اهواز از سال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۳۶ داستان‌های کوتاه خود را در مجله‌ی امید منتشر کرد و مدتی را هم در دانشکده افسری درس خواند که حاصلش تبعید در بندر لنگه بود همان جا مجموعه داستان مول را نوشت. همین شد شروع حرفه‌ی ادبی داستان نویسی برای نویسنده جنوبی. نویسنده‌ای با قلمی رئالیستی آن هم از نوع اجتماعی. قلمی که بی‌محایا تمام زوایای زندگی طبقه‌ی کارگری را به تصویر می‌کشد. اوج قلم فرسایی و داستان نویسی احمد محمود را در رمان‌های مشهور همسایه‌ها (۱۳۵۳) و مدار صفر درجه (۱۳۷۲) می‌توان مشاهده کرد. قلم احمد محمود یک قلم مارک دارست. حتی یک پاراگراف او را در بین یک رمان هزار صفحه‌ای می‌توان شناخت. صمیمی می‌نویسد، و حرفه‌ای. همان حکایت سهل و ممتنع. زبان آدم‌های آثارش را هم خوب می‌شناسد. زیرا در بین آن‌ها زندگی کرده، گوشه‌ای ننشسته و فقط خیال پردازی کند. بلکه بیشتر جریان‌های داستان‌های کتاب‌هایش را تجربه کرده. از کارگری گرفته تا راننده تاکسی. همه جور دیالوگی را شنیده. از نزدیک. آن هم از نوع کوچه و بازاری. احمد محمود نویسنده‌ای که در لایه‌های پایین جامعه زندگی کرد دردهای آن‌ها را شنید. با آن‌ها و برای آن‌ها نوشت. وی در سال ۱۳۸۱ به دلیل مشکلات تنفسی، ریوی و قلبی در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری شد و سرانجام در دوازدهم مهر ماه همان سال دیده از جهان فرو بست و در امامزاده طاهر کرج به خاک سپرده شد.

۳-۱. خلاصه رمان داستان یک شهر

داستان یک شهر (۱۳۶۰) دومین اثر طویل احمد محمود است که، در عین استقلال، به لحاظ پی‌گیری ماجراهای خالد، قهرمان همسایه‌ها، می‌تواند ادامه این رمان نیز محسوب شود که به لحاظ جذابیت و کثرت شخصیت‌ها و رویدادها بدان شباهت دارد و از نظر پختگی سبک و کاربرد فنون ادبی مهارت نویسنده را عیان‌تر می‌سازد. داستان با دنبال کردن سرنوشت خالد، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دستگیری افسران و اعضای حزب توده آغاز می‌گردد. خالد در کسوت دانشجوی افسری، پس از گذراندن ایامی چند در زندان‌های موقت که طی آن شاهد عینی شکنجه شدن افسران ارشد و سایر اعضای حزب و در نهایت، اعدام اولین گروه از آنان است عاقبت بدون بازجویی و محاکمه به بندر لنگه، تبعید می‌شود و در آن‌جا، ماه‌هایی را در تنهایی و رخوت و سستی در میان مردم فراموش شده بندر لنگه که در روزمرگی و با مصرف الکل و تریاک عمر می‌گذرانند، به سر می‌برد. یگانه دوست خالد پس از انتقال دوستان تبعیدی اش به نقاط دیگر سرباز وظیفه علی است. با پیداشدن شریفه، زن جوان و زیبایی که به تازگی قدم در بندر نهاده است، تنوعی در زندگی خالد پدید می‌آید. اما به زودی، با غرق شدن شریفه در دریا و سپس کشته شدن علی در درگیری با قاچاق‌چیان، تنهایی خالد دردناک‌تر می‌شود و مصرف الکل و تریاک او افزایش می‌یابد و معمّای مرگ شریفه از اشتغالات فکری او می‌گردد معمّایی که برای خواننده ناگشوده باقی می‌ماند. در قاب نقره‌ای کوچکی که در میان لوازم علی پیدا می‌شود، عکس هشت سالگی او در کنار پدر و خواهرش شریفه، وجود دارد. آیا مرگ شریفه بر اثر خودکشی بوده یا آن‌که علی به قسم خود در دوران کودکی عمل کرده و شریفه را که در سن پانزده سالگی از خانه متواری شده بود، به محض یافتن در بندر لنگه به قتل رسانده است و یا شریفه با نومی‌شدن از عشق خالد و یا ترس از علی به خودکشی دست زده است.

در مورد مرگ علی نیز آیا جدال درونی او با وجدان خویش باعث نشده که تعمداً خود را آماج تیرهای قاچاق‌چیان قرار دهد؟ باری، تنها در صفحات پایانی داستان و از طریق مرور اشارات و پیش‌آگهی‌های پراکنده در لایه نخستین است که معما گشوده می‌شود.

۳-۲. شخصیت‌ها در رمان داستان یک شهر

۳-۲-۱. اسامی و عناوین شخصیت‌ها

شخصیت‌های زیادی در رمان داستان یک شهر ایفای نقش می‌کنند. خالد، شخصیت اصلی داستان که رمان شرح ماجرای زندگی او و به زبان اوست و اشخاص دیگر رمان از این قرارند: علی (دوست خالد)، خروشی، گروهبان‌غانم، استوارمینایی، گروهبان‌مرادی، قدم‌خیر، ممدو، پدر ممدو، انورمشدی (قهوه‌خانه‌دار)، محمدنور (رئیس پست‌خانه)، گیلان (مغازه‌دار)، شاطرغلام (نانوا)، خلیفه‌مرشد، شریفه، مرد خورشیدکلاه، خورشیدکلاه، آهن (قهوه‌خانه‌دار)، شیخ‌اسماعیل، علی‌دادی (نانوا)، طلا، کنگرو، غفوری، صفا (راننده‌ی جهرمی)، استوارجهانگیر (رئیس دفتر گردان مرزی)، استوارکارگر (مسئول گمرک)، استوارخوشنام (رئیس پاسگاه بندر چارک)، استوارپیش‌بین (رئیس دژبان بندر لنگه)، سرگردعاصی (فرمانده پادگان بندر لنگه)، سرهنگ‌مهربان (فرمانده گردان بندر لنگه)، گروهبان یکم‌سگوند (رئیس پاسگاه کنگ)، نصرت (هم‌خدمتی خالد)، کمال عطا ملک نوشین اوحد رحمت استیفن جعفر یعقوب (همگی دوستان خالد و هم‌بندی‌های او در زندان دژبان)، بهرام، زندی، نازی، ستوان‌واله، سرهنگ‌افشار، سرهنگ‌مبشری، سرگردبهنیا، سروان کلالی، مهندس سیف، مهندس مرتضی، اصغردلال (هم‌بندی خالد)، گروهبان‌شهری (بازجوزندان)، اسلام (هم‌بندی خالد)، سرهنگ‌عزیزی، ستوان‌مرزوان و سرگردبهباز.

۳-۲-۲. طبقه‌بندی بر اساس جنسیت

شخصیت اصلی رمان - داستان یک شهر - مذکر و دیگر اشخاص، مذکر و مؤنث هستند؛ اما در مقام قیاس، بیش‌تر شخصیت‌های رمان داستان یک شهر از جنس مذکرند. اما نکته قابل ملاحظه در این رمان شخصیت ممدو می‌باشد که جنسیتی مخنث دارد.

۳-۲-۳. طبقه‌بندی بر اساس سن

نویسنده به سن خالد و دوستانش اشاره‌ای نکرده و برهه‌ای از زندگی آنان را در رمان تعقیب نموده است؛ محمودکم‌تر در نوشته‌هایش به سن افراد اشاره می‌کند. افرادی که سن آنان در رمان ذکر گردیده، از این قرارند: گروهبان‌مرادی (۳۵ساله)، پدر ممدو (۴۵ساله)، سرهنگ‌سیامک (۶۰ساله)، گروهبان یکم‌سگوند (۴۰ساله)، هم‌چنین نویسنده به هشت سالگی علی نیز اشاره نموده است.

۳-۳. تحلیل شخصیت‌ها

۳-۳-۱. خالد: شخصیت اصلی رمان همسایه‌ها که در داستان یک شهر هم حضور دارد و دوران خدمت سربازی‌اش را در تهران سپری می‌کند. خالد در کسوت دانشجوی افسری، پس از گذراندن ایامی چند در زندان‌های موقت که طی آن شاهد عینی شکنجه شدن افسران ارشد و سایر اعضای حزب و در نهایت اعدام اولین گروه از آنان است عاقبت بدون بازجویی و محاکمه به بندر لنگه، تبعید می‌شود و در آن‌جا، ماه‌هایی را در تنهایی و رخوت و سستی در میان مردم فراموش شده‌ی بندر لنگه که در روزمرگی و با مصرف الکل و تریاک عمر می‌گذرانند، به سر می‌برد. یگانه دوست خالد، پس از انتقال دوستان تبعیدی‌اش به

نقاط دیگر سرباز وظیفه علی است. با پیدا شدن شریفه، زن جوان وزیبابی که به تازگی قدم در بندر نهاده است، تنوعی در زندگی خالد پدید می‌آید. اما به زودی، با غرق شدن شریفه در دریا و سپس کشته شدن علی در درگیری با قاچاق‌چیان، تنهایی خالد دردناک‌تر می‌شود و مصرف الکل و تریاک او افزایش می‌یابد. با خورشیدکلاه ارتباط برقرار می‌کند، اما دوستی با خورشیدکلاه هم از دردها و رنج‌های خالد نمی‌کاهد و نمی‌تواند جای خالی شریفه را برای او پر کند و معمات مرگ شریفه از اشتغالات فکری او می‌گردد قاب نقره ای کوچکی که در میان لوازم علی پیدا می‌کند، عکس هشت سالگی او را در کنار پدر و خواهرش شریفه می‌بیند. اما هم‌چنان بعد از دست دادن دوست صمیمی خود علی و شریفه به زندگی رخوت آلود خود در بندر لنگه ادامه می‌دهد.

۳-۳-۲. علی: سرباز وظیفه‌ای است که خالد به محض ورود به بندر لنگه با او آشنا می‌شود. و در گاراژ عدنانی و در یک اتاق پنجدری مجاور اتاق خالد با خروشی زندگی می‌کند و جمعی پاسگاه بندر کنگ است. نسبت به خالد مهربان است. شام و نهار برایش آماده می‌کند، شب‌ها همراه با خالد به پشته و قهوه‌خانه آهن می‌رود. و گاهی نیز برای تریاک‌کشی به خانه‌ی مرد باغبان و خورشیدکلاه می‌رود. اندک زمانی بعد از ورود شریفه به بندر لنگه تغییر ناگهانی در او به وجود می‌آید. کم‌تر حرف می‌زند، خنده‌ها و شوخی‌هایش را کنار می‌نهد، نسبت به شریفه حساس می‌شود، و تعصب خاصی به شریفه پیدا می‌کند که برای خالد هم تعجب‌آمیز است، تا حدی که به خالد پیشنهاد می‌دهد که با شریفه عروسی کند. اما بعد از غرق شدن شریفه رفتارش بدتر می‌شود، کمتر به بندر لنگه می‌آید، سرانجام نیز به دست قاچاق‌چیان کشته می‌شود.

۳-۳-۳. شریفه: زنی زیبا و تنها که با یکی از گروه‌بازان تیپ جهرم و با یک کامیون خواروبار وارد بندر لنگه می‌شود. و در یکی از خانه‌های مخروبه در پشت برکه رودباری‌ها سکونت می‌کند شریفه زنی است که، با ورودش به بندر لنگه، توجه مردان را به خود جلب می‌کند. و از راه تن‌فروشی امرار معاش می‌نماید اسیر عشق خالد می‌گردد اما قصد گریز از او را دارد؛ و عاقبت، به طرز مشکوکی در دریا غرق می‌شود.

۳-۳-۴. قدم‌خیر: از ساکنان بومی بندر لنگه است. که دل در گرو گروه‌بانی درشت اندام دارد. و برای جلب محبتش از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. و داروندار خود را به پای او ریخته است اما گروه‌بازان مرادی به او خیانت می‌کند و او را ترک می‌کند و قدم‌خیر همیشه از دست بی‌وفایی‌های گروه‌بازان مرادی می‌نالند. و سعی می‌کند انورمشدی و ناصر تعبیدی را علیه گروه‌بازان مرادی تحریک کند. و با انورمشدی دشمنی مشترک با گروه‌بازان مرادی دارد.

۳-۳-۵. انورمشدی: از ساکنان بندر لنگه و قهوه‌خانه‌دار است. با اینکه مردی پا به سن گذاشته و زن و بچه‌دار است، عاشق ممدو می‌شود. اما وقتی که گروه‌بازان مرادی ممدو را از چنگش در می‌آورد، دشمن گروه‌بازان مرادی می‌شود. به خانه شریفه هم رفت‌آمد می‌کند. اما سرانجام ممدو با چاقو او را زخمی می‌کند.

۳-۳-۶. ممدو: یکی از کراهت‌انگیزترین و در عین حال ضعیف‌ترین شخصیت‌رمان، پسری مخنث و تازه بالغ که با ظاهر و اداهای زنانه‌اش در شهر خودنمایی می‌کند. زمانی با انورمشدی رابطه داشته است و بعد از مدتی با گروه‌بازان مرادی ارتباط برقرار می‌کند. تلاش‌های انورمشدی برای دوباره به دست آوردنش بی‌فایده می‌ماند به خاطر او بین گروه‌بازان مرادی و استوارمینایی دعواهای سختی در می‌گیرد. و رابطه‌ی گروه‌بازان مرادی، انورمشدی و قدم‌خیر شکرآب می‌شود و در پایان داستان انورمشدی را با چاقو زخمی می‌کند و سر از زندان در می‌آورد.

۳-۳-۷. گروه‌بازان مرادی: اهل کازرون است و حدود سی‌پنج ساله است. از تیپ جهرم وارد بندر لنگه می‌شود. به قدم‌خیر خیانت می‌کند. اما بعد از دیدن ممدو، قدم‌خیر را رها کرده و با ممدو دوست می‌شود. فردی قوی و درشت‌هیکل که سراسر

بدنش پر از خال کوبی است. و به خاطر ممدو با ناصر تعبیدی درگیر می‌شود. ناصر تعبیدی با چاقو سینه‌ی او را می‌شکافد و او را از پای در می‌آورد.

۳-۳-۸. علی دادی: مغازه‌ی نانوايي دارد و نانوا است. تمام کارهای دکان نانوايي را خودش انجام می‌دهد، از خمیر کردن تا چانه گرفتن و پهن کردن و پختن و فروختن. پسری به نام غلام دارد که در جهرم سرباز است. بی‌سواد است و همیشه از خالد می‌خواهد که برای پسرش نامه بنویسد. به ظاهر مذهبی نشان داده می‌شود، نمازش اول وقت است. اما بعد از مرگ شریفه او نیز به عنوان یکی از کسانی که به خانه شریفه رفت و آمد داشته است، به پاسگاه فرا خوانده می‌شود.

۳-۳-۹. محمدنور: پستی است. و در پست‌خانه بندر لنگه کار می‌کند. هم رئیس، هم معاون و هم فراش پست‌خانه می‌باشد. و گاهی هم ساعت‌سازی می‌کند. سنی متعصب است و با شاطر غلام بر سر شیعه و سنی بحث می‌کند.

۳-۳-۱۰. خروشی: سرباز است با علی هم اتاقي می‌باشد. دژبان و هم منشی انبار خواروبار هم است.
۳-۳-۱۱. آهن: در بیرون شهر بندر لنگه در مکانی به نام پشته قهوه‌خانه دارد. بیشتر شخصیت‌های رمان شب‌هنگام در قهوه‌خانه‌اش جمع شده و به عرق خوری می‌پردازند. خالد نیز پای ثابت مغازه اوست و به طور مکرر همراه با علی و گاهی هم تنها به آنجا می‌رود.

۳-۳-۱۲. گیلان: در بازار سرپوشیده مغازه خواروبارفروشی دارد. به ظاهر مومن است. نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد. اما به کارهای خلاف شرع از قبیل خوردن مشروب می‌پردازد.

۳-۳-۱۳. گروهبان غانم: اهل جهرم است ریزه اندام و استخوانی است. در پادگان بندر لنگه کار می‌کند، زن و بچه‌دار. نسبت به خالد مهربان است و هوایش را دارد.

۳-۳-۱۴. مرد خورشیدکلاه: اهل لار است، و در نخلستان عدنانی کار می‌کند. اما در خانه‌اش بساط تریاک‌کشی راه انداخته است و با آماده کردن شیره و تریاک برای مشتریانش امرار معاش می‌کند.

۳-۳-۱۵. خورشیدکلاه: زن جوان نازایی است که، پس از دو ازدواج ناموفق و طردشده از جانب همسرانش، تن به زندگی با پیرمردی معتاد داده است و در گرداندن بساط فروش تریاک با او همکاری می‌کند. او نیز به خالد علاقه مند می‌شود و در بی پناهی و تنهایی خود را همانند شریفه می‌داند.

۳-۳-۱۶. سرگرد عاصی: رو گونه‌ی راست صورتش سالک دارد. فرمانده پادگان بندر لنگه است. فردی بسیار سخت‌گیر، عصبانی و بد دهن می‌باشد. به سربازان توهین می‌کند و به دیده‌ی حقارت می‌نگرد. به جیره سربازان دستبرد می‌زند. و با قاچاقچیان نیز همکاری می‌کند. و گاهی اوقات تریاک مصرف می‌کند.

۳-۳-۱۷. سرهنگ مهربان: فرمانده گردان مرزی بندر لنگه است. با خالد و سربازهای وظیفه به خوبی رفتار می‌کند.
۳-۳-۱۸. نصرت: در دوران خدمت سربازی خالد در پادگان عباس‌آباد با او آشنا می‌شود. در گروهان مخابرات کار می‌کرده است. و اهل شمال ایران است. و در هنگام دستگیری سربازان توده‌ای از دست نیروهای حکومتی فرار می‌کند.

۳-۳-۱۹. **کمال:** در دوران خدمت سربازی خالد در پادگان عباس‌آباد با او آشنا می‌شود. جنوبی و اهل بندر عباس است. همراه با خالد دستگیر و زندانی می‌شود، و به چابهار تعبید می‌شود.

۳-۳-۲۰. **سرهنگ افشار:** معاون پادگان عباس‌آباد تهران بود. او نیز به همراه افسران دیگر بعد از کودتا به جرم توده‌ای بودن، دستگیر و زندانی می‌شود. و سرانجام اعدام می‌شود.

۳-۳-۲۱. **ستوان‌واله:** فرمانده گردان پیاده و اهل اهواز است. و زمانی که خالد در بازداشت‌گاه اهواز به سر می‌برد به او کمک کرده و به طور پنهانی به او غذا داده است. او نیز به جرم توده‌ای بودن، دستگیر و زندانی می‌شود. در زندان با خالد هم‌بند است، و اعدام می‌شود.

۳-۳-۲۲. **نوشین:** از دوستان خالد و بلند قد است. به همراه خالد دستگیر و زندانی می‌شود و تعبید می‌شود.

۳-۳-۲۳. **اصغر دلّال:** در کار خرید و فروش ماشین بود. ماشینی را که متعلق به حزب توده بود را می‌خرد و به همین دلیل به زندان می‌افتد. در زندان با خالد و دیگر دوستانش هم‌بند می‌شود. فردی شاد و بذله‌گو می‌باشد و بعد از اثبات بی‌گناهی‌اش از زندان آزاد می‌شود.

۳-۴-۳. **شخصیت‌های پویا:**

علی: در رمان می‌خوانیم: علی رابطه‌ی صمیمی و دوستانه‌ای با خالدو دیگران دارد. کارهای روزمره‌اش را انجام می‌دهد و از حالات و رفتار پسندیده‌ای برخوردار می‌باشد. اما بعد از ورود شریفه تغییری در رفتارش پیدا می‌شود. عصبی و کم‌حوصله می‌شود. کمتر به بندر لنگه می‌آید، نسبت به شریفه حساس می‌شود. بعدها در فواصل رمان، حتی کارش به بحث و جدل کشیده می‌شود. بعد از مرگ شریفه در یأس و ناامیدی غرق شده و افسرده می‌شود. سرانجام در درگیری با قاچاق‌چیان کشته می‌شود؛ تحوّل علی، در جهت منفی است.

اسلام: فردی که در ابتدا او را جوانی کمونیست و با افکار و عقاید سوسیالیستی می‌بینیم؛ ولی پس از ورود به زندان، خصوصیات رفتاری وی تغییر می‌یابد. به فردی مذهبی و نمازخوان در رمان تبدیل می‌شود. اعتقادات عمیقی به خداوند و یک نیروی برتر پیدا می‌کند چنین تغییراتی، ناگهانی در او ایجاد می‌شود؛ تحوّل او در جهت سازندگی اوست.

۳-۴-۴. **شخصیت‌های ایستا:**

دیگر شخصیت‌های فرعی رمان، از جمله انورمشدی، قدم‌خیر، علی‌دادی، ممدو و گروه‌بانی مرادی که بدون تغییر ویژگی‌های شخصیتی در رمان حضور یافته‌اند، از شخصیت‌های ایستای رمان محسوب می‌شوند.

۳-۴-۵. **شخصیت‌های نوعی:**

شریفه: نماینده‌ی زنانی است که در منجلاب فساد و فحشا غوطه می‌خورند؛ و سعی دارند با نگرشی تازه‌تر به زندگی روی آورند و برای رسیدن به مقصود، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند؛ ولی هر چه بیشتر تلاش می‌کنند، بیشتر به سوی انحطاط و نیستی می‌روند.

سرگرد عاصی و استوار مینایی: نماینده نظام استبدادی و حکومتی وقت، که با زور و ارباب مردم را به پیروی از خودشان وا می‌دارند. انسان‌هایی مزدور و منفعت‌طلب که دائم به فکر پرکردن جیب خود می‌باشند.

سرهنگ افشار، سرهنگ میشری، ستوان‌واله و دیگر افسران انقلابی حاضر در زندان: نماینده‌ی انسان‌هایی هستند که در راه آزادی و دفاع از میهن و جان و مال مردم، و باورها و افکار انقلابی‌شان با اعتقادی استوار از جان مایه می‌گذارند؛ افرادی که سستاراده نبوده و برای رسیدن به هدف، قاطعانه گام برمی‌دارند. قابل ذکر است که تمامی شخصیت‌های رمان داستان یک شهر از شخصیت‌های ساده‌ی رمان نیز محسوب می‌شوند.

۳-۴-۶. شخصیت‌های شریر:

گروه‌بان شهری از شخصیت‌های شریر رمان به شمار می‌آید. در طول رمان شاهد شرارت‌ها، مردم‌آزاری‌ها، زورگویی‌ها و کردارهای ناپسند وی هستیم که برخی از اشخاص رمان از ظلم و جور او بی‌نصیب نمانده‌اند.

۳-۵. شخصیت‌پردازی

«خلق شخصیت‌های داستان که نویسنده هر یک را با خصوصیات اخلاقی و روحی معینی در دنیای داستان و نمایش‌نامه می‌آفریند. انگیزه‌ی رفتار و گفتار اشخاص ساخته شده، همه از خصوصیات خلقی و روانی آن‌ها مایه می‌گیرد» (داد، ۱۳۷۵: ۱۷۹).

قوام و پایداری اثر داستانی به چگونگی خلق شخصیت‌های آن بستگی دارد؛ بنابراین نباید شیوه‌ی پردازش آن را ساده پنداشت. نویسنده خالق شخصیت‌های اثر داستانی خویش است و باید این توانایی را داشته باشد تا لایه‌های درونی و بیرونی‌شان را به خواننده نشان دهد. اشخاص داستان نیز باید همواره با توجه به اعمال و رفتاری که از خود نشان می‌دهند، لایه‌های پنهان شخصیتی خود را آشکار سازند و علاوه بر آن باید از طریق گفتار نیز خود را به خواننده بشناسانند. خواننده باید نگاه دقیق و باریک‌بینی داشته باشد و گفتار و رفتار اشخاص داستان را در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون در نظر بگیرد تا به معرفتی هر چه کامل‌تر از ویژگی شخصیتی آنان دست یابد. همراهی خوانندگان با داستان، نشان‌گر موفقیت نویسنده در عمل شخصیت‌پردازی است. اگر مخاطب شخصیت‌ها را آن‌گونه که باید نشناسد، ممکن است بخش‌هایی از داستان گنگ و مبهم بماند. در شخصیت‌پردازی اصولاً به روح و روان فرد نیز توجه می‌شود و تنها پرداختن به صفات ظاهری و بیرونی کفایت نمی‌کند.

۳-۵-۱. شخصیت‌پردازی به شیوه‌ی مستقیم

- «قدم‌خیز سیاه است و گنده. عینهو اسب آبی. دماغ کوچکش تو پهنای صورت بزرگش که به طبق می‌ماند، گم می‌شود. لبانش سرخی می‌زند. سفیدی چشمانش به زردی نشسته است. قدم‌خیز هیچ وقت برقع نمی‌زند» (محمود، ۱۳۶۰: ۸).

- «نگاش می‌کنم. سبزه است. گونه‌هایش تکیده است. خال درشت سیاهی رو بناگوشش نشسته است. دو خط مورب مات، از گوشه‌های لب زیرینش تا دو طرف چانه‌اش کشیده شده است که تلخی می‌زند. ترکه است، تنش تو پیراهن چیت خاکستری رنگی قالب گرفته شده است. چادرش می‌لغزد رو شانهاش. مویش پریشان است و مثل پر زاغ سیاهی می‌زند. انگار آرام ندارد. انگار چیزی توتنش، تو جاننش بی‌قرار است» (همان: ۱۸-۱۷).

- «مسئول گمرک استوار کارگر است. با همه می‌سازد و یک طوری کنار می‌آید. اما خدا نکند که پرش به پر کسی بگیرد و سر قوز بیفتد؛ دیگر شمر هم جلودارش نمی‌شود» (همان: ۳۷).
- «علوان، سیاه و بلند و استخوانی و میان سال. لنگوته‌ای به کمر بسته است. پیراهن ململ سفیدی به تن دارد. راه که می‌رود نعلین چوبی‌اش صدا می‌دهد» (همان: ۵۰).
- «عدنانی که قامتش مثل خدنگ راست است و همه‌ی دندان‌هایش سالم است» (همان: ۷۱).
- «خورشیدکلاه، لاغر است و ریزه اندام. نگاهم می‌کند. تو چشمانش حالتی از ناآشنایی هست» (همان: ۱۰).
- «عجب تن نازکی دارد. پوستش شاداب نیست. چهره‌اش گرسنگی کشیده است. ته رنگش زردی می‌زند. بی‌رودربایستی است. ساق‌هایش خوش‌تراش است» (همان: ۱۰۲).
- «آهن، همیشه تلخ است. سگرمه‌هایش تو هم است» (همان: ۲۰۹).
- «مژه‌های استوار جهانگیر را آبله برده است. چشمانش عینهو چشم موش است» (همان: ۳۶۲).
- «حالا با حرف زدن ساقی خوب آشنا شده‌ایم. گاهی حرف‌هایش را نیمه تمام می‌گوید اما باید دستگیرمان شود که چه می‌خواهد بگوید. آهنگ صدای ساقی مهربان نیست» (همان: ۳۸۲).
- «نوشین بلند قامت است. ورزیده است. عضلات سینه و بازوهایش سفت و به هم چسبیده است. موی سرش پرپشت و تاب‌دار است. پوستش سبزه می‌زند. چشمانش را انگار با زغال سیاه کرده‌اند. ابرویش به هم پیوسته است. با هم دست می‌دهیم کف دستم تو پنجه‌هایش گم می‌شود» (همان: ۳۸۵).
- «اصغر دل‌آل رو به بالا خوابیده است. می‌نشیند. شکمش آن قدر بزرگ است که همیشه از تو شلوارش بیرون می‌زند» (همان: ۳۹۱).
- «اصغر دل‌آل غلغلکی است. دست سربازها که به تنش می‌خورد با شکم گنده به پیچ‌وتاب می‌افتد. جانش بالا می‌آید تا کارش تمام شود. پيشانی و گردنش خیس عرق می‌شود» (همان: ۳۹۳).
- «پزشک‌یار سرش را خم می‌کند و از در اتاق می‌آید تو. آن قدر لاغر و دراز است که می‌شود گرهش زد» (همان: ۳۹۷).
- «پدر ممدو انگار لقهو دارد. چانه‌اش مدام می‌جنبد و زبانش لای لب‌هایش بازی می‌کند» (همان: ۴۰۱).
- «از لب‌های گوشتی و ترک خورده‌اش که همیشه با وازلین چربشان می‌کند، لجم می‌گیرد» (همان: ۴۰۲).
- در مثال‌های فوق، خصوصیات ظاهری و رفتاری اشخاص به صورت مستقیم بیان شده است.

۳-۵-۲. شخصیت‌پردازی به شیوه‌ی غیرمستقیم

- در این شیوه، نویسنده به طور آشکارا، ویژگی‌های اشخاص داستان را بر نمی‌شمارد؛ بلکه شخصیت در سراسر داستان با رفتار، گفتار و واکنش‌هایش در برابر حوادث، خود را به خواننده می‌شناساند.
- در رمان *داستان یک شهر*، علاوه بر شخصیت‌پردازی مستقیم، از شخصیت‌پردازی غیرمستقیم نیز برای معرفی اشخاص داستان استفاده شده و عمل، گفتار و دیگر موارد، معرف شخصیت افراد داستان بوده است.

۳-۵-۳. شخصیت‌پردازی از راه کنش

- «قدم‌خیر، داده بود بابا سعید برایش دعا نوشته بود و شبانه با ترس و دلهره دعا را برداشته بود و برده بود قبرستان و پایین پای قبر کهنه‌ای چال کرده بود که افاقه نکرده بود. بعد بابا سعید بهش نعل داده بود که تو آتش بگذارد. نیمه‌های زمستان بود. قدم، آتش ولمی گیرانده بود و نعل را گذاشته بود تو آتش و از خانه زده بود بیرون و سر راه مرادی ایستاده بود که حکمت نعل را ببیند. اما، انگار نه‌انگار که روزی روزگاری مرادی با قدم سروسری داشته است و بدتر از همه، ظهر که به خانه برگشته بود،

دیده بود که آتش نعل، فرش نازنینش را سوخته است که دیگر آن روی سگش بالا آمده بود و پاشنه‌ی دهانش را کشیده بود و هر چه از آن نه بدتر است بار خودش کرده بود و گیسش را کنده بود و با ناخن صورتش را خراش داده بود» (همان: ۱۳).
مثال، میزان علاقه‌ی قدم به گروه‌بان‌مرادی را نشان می‌دهد که برای دوباره به دست آوردنش به سحر و جادو روی می‌آورد. قدم زنی عامی و بی‌ادبی است که لابه‌لای حرف‌هایش کلمات زشتی را به کار می‌برد.

- «سرگردعاصی، دارد مرده‌ها و زنده‌های خروشی را زیرورو می‌کند. یک‌هو، خروشی از روی سگ‌وی آشپزخانه پرت می‌شود تو محوطه‌ی جلوی پاسدارخانه و سرگرد شلنگ‌انداز به دنبالش هجوم می‌آورد و زیر لگد می‌گیردش. سرگرد، با لگد خروشی را می‌کوبد و فریاد می‌زند حالا سرگردعاصی از جیره سربازا کش می‌ره؟ صداهاشان در هم شده است خروشی چابک از زمین بلند می‌شود و می‌راند به طرف قبر سرباز شهید. سرگرد خیز بر می‌دارد به طرفش خروشی دور قبر سرباز شهید می‌گردد. سرگردعاصی، انگار که جوال آرد را با آونگ بکوبد، تهی‌گاه، پشت، کمر وهمه جای خروشی را با لگد می‌کوبد» (همان: ۳۷).

مثال، حاکی از آن است که سرگردعاصی تعریف درستی از رفتار با سربازان را ندارد. فردی بد دهن و عصبانی است و هنگامی که خروشی در حضور بازرسان ارتش به دزدی او از جیره‌ی سربازان اشاره می‌کند در میان جمع او را به باد کتک می‌گیرد و فحش‌های رکیکی به او می‌دهد.

- «شاطرغلام چراغ زنبوری‌اش را روشن کرده است و دارد به علی و اولادش صلوات می‌فرستد. هفته‌ای نیست که جلو مغازه شاطرغلام شیعه و سنی به جان هم نیفتند و همه‌اش هم زیر سر شاطرغلام است. علی‌الخصوص که محمدنور رئیس پست‌خانه گذرش به مغازه شاطرغلام بیفتد. شاطرغلام زیر چشمی محمدنور را نگاه می‌کند بر علی و یازده اولادش صلوات. صدای خلیفه‌مرشد از ته دگان بیرون می‌آید اللهم‌صلی‌علی‌محمدوآل‌محمد. شاطرغلام، سرش را از کنار آتش تنور بیرون می‌کشد و دزدکی به محمدنور، که حالا کنار دگان سید ایستاده است و براق شده است نگاه می‌کند و می‌گوید: بر منکر علی لعنت. صدای خلیفه‌مرشد مثل توپ می‌ترکد: بیش باد! صدای محمدنور که از غیظ می‌لرزد مثل شلاق به گونه‌ی شاطرغلام می‌خورد مرد، حیا کن» (همان: ۱۱۷).

مطلب بیان‌گر آن است که شاطرغلام شیعه متعصبی است و به خاطر عقایدش با محمدنور که سنی می‌باشد و مذهبی متفاوت از مذهب او دارد اختلاف دارد و به همین دلیل در هر شرایطی که محمدنور را می‌بیند از روی عمد سعی می‌کند با حرف‌هایش لج محمدنور را در بیاورد و با او درگیر شود. و در این کار خلیفه‌مرشد او را کمک می‌کند.
- «در که بسته می‌شود، نفس می‌کشیم. دوروبر را نگاه می‌کنم. کاظم با ناخن تمام جوش‌های صورتش را کنده است و خون، لکه‌لکه، گونه‌ها و پیشانی‌اش را پر کرده است» (همان: ۱۹۵).

مثال، نشان‌گر آن است که کاظم در وضعیت بد روحی قرار دارد و اوضاع جسمی، روحی، وضعیت زندان بسیار بر او تأثیرگذار است. و از شدت استرس با ناخن صورتش را زخمی می‌کند.

- «خیال شریفه ره‌ایم نمی‌کند. دلم می‌خواهد یک‌جوری خودم را مشغول کنم. یک‌جوری خودم را گم کنم. می‌خواهم از جسد شریفه رها شوم. دنبال بهانه‌ای می‌گردم خودم را سردرگم کنم. خرت‌وپرت‌های اتاق را به هم می‌زنم. تو آینه‌ی دقی که به دیوار است خودم را نگاه می‌کنم. تو سفیدی چشمانم رنگ قرمز دیوده است. از گوشه‌های دهانم زردی تیره کشیده است تا پره‌های دماغم و تا گونه‌هایم بالا رفته است. لب‌هایم خشک و سفید است. خاک و عرق قاطی هم شده است و به پیشانی‌ام مایده است» (همان: ۲۴۲).

خالدبه دلیل مرگ شریفه، افسرده و صید دام یأس گشته و تا حدی افکار و اراده‌اش در رمان متزلزل گردیده است.

۳-۶. شخصیت‌پردازی از راه گفتار

- «نگاهم به فرمانده گردان توپخانه بود که دیدم تیمسار امین، فرمانده پادگان، شق و رق، از طرف چادرهای ستاد به طرف میدان می‌آید به کناره‌ی میدان که رسید، ایستاد و گفت: آزاد! آزاد! گفتن تیمسار امین رنگ دیگری داشت. همین یک کلمه از چیزی، گواهی می‌داد که نمی‌شناختمش. همین یک کلمه، با همه‌ی کلمات تیمسار فرمانده پادگان، که تو آمفی‌تئاتر می‌گفت، کلی فرق داشت، پاشنه‌ی دهنش را می‌کشید و هر چه دلش می‌خواست می‌گفت: مماشات با سربازامماشات با درجه‌دار؟! نه! انضباط ارتش باید آهنین باشه. افسر که شدین و به پادگان‌ها رفتین، مثل یک فرمانده خوب، باید چشماتونو رو هم بذارین و به زیر دستاتون فرمان بدین. از اینکه در موقع لزوم، حتی لنگ و پاچه‌تونو حواله زنشون بکنین ابا نداشته باشین. و آلا نمی‌شه انضباطو حفظ کرد» (همان: ۲۸).

گفتارهای تیمسار نشان می‌دهد که او یک فرمانده منظم و بسیار سخت‌گیر می‌باشد و قانون و مقررات در هر مکان به خصوص در ارتش برای او مهم است. و برای حفظ نظم از انجام دادن هر کاری حتی دادن فحش و ناسزا به افراد خاطی باکی ندارد.

- «گیلان، من از کارت سر در نمی‌ارم! نگاهم می‌کند. سر در نیامی؟ نه به عرق خوردنت و نه به نماز خوردنت به وقت! لبخند می‌زند و می‌گوید هر چیز به جای خوبش نیکوست. با کف دست محکم می‌زند به رانش و می‌گوید: آخ!... از خورشید کلاه خوشتر نیامد. راست تو چشمانش نگاه می‌کنم و بهش می‌گویم: ولی تو گیلان عیال‌واری زن و بچه‌داری! می‌زند زیر قهقهه و می‌گوید: هر چیز به جای خوبش نیکوست بابام! اینا همش شرووره!» (۶۶).

گیلان بر خلاف ظاهر مذهبیش، باطن و ذهن روشنی به دین ندارد. و فردی متظاهر و عوام فریب می‌باشد.

- «احمدسرباز که چند لحظه‌ای هست که سر رسیده است، چشمان تنگش را روی هم می‌گذارد و می‌گوید: ئی فرمایشات چیه! من خودم گروهان شیرازی را می‌شناسم. هم شهریمه، می‌دونم که نماز می‌خونه. خودم دیدمش که روزه می‌گیره، کی گفته لامذهبه! رنگ شیخ اسماعیل تیره می‌شود. از گرما دستارش را باز کرده است و انداخته است رو شانه‌اش. عرق روسر تراشیده‌اش شیار بسته است. دروغه! اینا لامذهبن! بلشویکن! زناشون اشتراکته! همین وبس. از شیخ اسماعیل می‌پرسم که خودش دیده است که زناشون اشتراکی باشد می‌گوید: دیدن نداره پس معلومه که رادیو گوش نمی‌کنین! اینا می‌خواستن مردم را قتل‌وعام کنن. همین چند وقت پیش بود که رادیو گفت به عالمه اسلحه و نارنجک از تو خونه‌هاشون پیدا کردن. شیخ اسماعیل به کسی مهلت نمی‌دهد تا حرف بزند، ادامه می‌دهد باید به نون بخوریم و به نون خیر خدا کنیم که گیر افتادن، که به همچی سلطان عادل داریم و آلا سر همه‌مون رو نیز می‌رفت، و آلا همه‌مون اسیر روسا می‌شدیم» (همان: ۱۸۶).

گفتارهای شیخ اسماعیل نشان می‌دهد که او شناخت دقیقی از کمونیست‌ها، عقایدشان، آزادی و وطن‌پرستی ندارد. اطلاعات او فقط به گوش کردن به رادیویی که در دست حکومت وقت است و حرف‌هایی که بسته‌وگریخته از زبان این‌وآن شنیده است، منحصر می‌شود. وی فردی عامی است که به انتقاد از یک حزبی می‌پردازد که شناخت دقیقی از آن ندارد و در مورد اصول و قوانین‌شان تحقیق نکرده است.

گفتارهای دیگری هم در رمان مطرح شده که تأثیری در شخصیت‌پردازی اشخاص ندارد و از گفتارهای ساده و سطحی رمان به شمار می‌آید.

۳-۷. شخصیت‌پردازی از راه وضعیت ظاهری

محمدنور:

- «محمدنور هم رئیس پست‌خانه است و هم معاون پست‌خانه است و هم کارمند و هم فراش. محمدنور، ساعت‌سازی هم می‌کند. رو فرش کهنه‌ی نخ‌نما شده‌ای که کنار میز پایه کوتاهی پهن است می‌نشیند و به مخده تکیه می‌دهد و کارش را می‌کند. بغل میز پایه کوتاهش، یک جعبه آئینه است با چند ساعت اوراق و چند عینک جوربه‌جور. از دسته سیمی گرفته تا دوره چرمی و آفتابی و ذره‌بینی. گوشه‌ی میزش یک گیره کوچک هست با دو سه تا سوهان سه‌پهلوی و تخت و گرد. همیشه

قلیانش و کاسه‌ی تنباکو خیس خورده‌اش و آتش‌گردانش دم دستش است. گاهی که حوصله‌ی چاق کردن قلیان نداشته باشد تنباکو و اردک می‌جود» (همان: ۴۱).

انورمشدی:

- «می‌روم تو قهوه‌خانه و دو استکان ترش می‌خورم. انورمشدی قلیان را چاق می‌کند و می‌آید لب نیمکت چندک می‌زند. و می‌گوید: ئی راسته گروهبان مرادی منتقل شده جهرم؟ به آتش قلیان فوت می‌کند و پک می‌زند تا دودش را در آورد. ها؟ راسته؟ نمی‌دونم هم‌قطارا خودش می‌گن. من چیزی نشنیدم. انورمشدی دلواپس است حالا دیگر باورش شده است که حریف گروهبان مرادی نمی‌شود» (همان: ۵۶-۵۵). مثال نشان می‌دهد، انورمشدی قهوه‌خانه‌دار است. و از طرفی هم نشان‌گر دشمنی وی با گروهبان مرادی می‌باشد.

شریفه:

- «ها؟ دروغ گفتی؟ دروغ؟ شریفه از حرفم تعجب می‌کند. مو سر در نم‌بارم چی میگی؟ میگم آخه، خودت گفتی اهل جبال بازه‌ای. نرم می‌گوید: خو...بله هستم. اما به علی دادی گفتی اهل اسفندقه هستی. زیر گونه‌هایش خط می‌نشیند و چشمانش برق می‌زند. مگه چه فرقی داره؟ از حرف‌هایش سر در نمی‌آورم می‌گویم: نمی‌دونم شاید به قول تو...حرفم را می‌برد و همان‌طور که سرگردنش را تکان می‌دهد می‌گوید: خو اهل اونجام هستم. اونجام، اسفندقه را میگم یه اتاق داشتیم که هنوز همه چیزش یادمه. در دو لته‌اش که تو سوز سرما شکافاشو با پنبه می‌گرفتم یادمه» (همان: ۶۸).
مثال، حاکی از آن است که شریفه از روی عمد به پنهان کردن هویتش می‌پردازد و هم‌چنین تنهایی و سرگردانی شریفه که در هیچ شهری به طور دائم سکونت نمی‌کند و از شهری به شهر دیگر پناه می‌برد.

آهن:

- «بوی گوشت کبابی پخش می‌شود. آهن، سیخ‌ها را زیر و رو می‌کند. چربی چکّه می‌کند. زغال‌ها گر می‌گیرد» (همان: ۷۲). مثال، نشان می‌دهد که آهن همیشه در قهوه‌خانه‌اش مشغول کار است و جز سرویس‌دهی به مشتریان کار دیگری را انجام نمی‌دهد.

ممدو:

- «ممدو سرحال است. چهره سبزه‌اش، چشمان درشت و سیاهش، موی نرم و براقش و رفتارش که بیشتر به دختربچه‌ها می‌ماند، گروهبان مرادی را اسیر کرده است. ممدو، تازه عرق خور شده است. از عرق که حرف می‌زند باد به گلو می‌اندازد. انگار احساس مردی می‌کند. انگار احساس می‌کند که دیگر بچه نیست و می‌تواند پابه پای مرادی که رگ گردنش را تبر هم نمی‌زند و از نوک سیبیلش خون چکّه می‌کند، قدم بردارد. علی سیخ کباب را از دستم می‌گیرد، صدای تازه بالغ شده‌ی ممدو را می‌شنوم. امشب یه چت عرق خرما می‌خورم» (همان: ۷۲).

فردی دارای رفتار ناپسند اجتماعی است. و به خاطر مخنث بودنش افراد شهر برخورد نامناسبی با وی دارند و تحقیرش می‌کنند و او سعی می‌کند با تقلید رفتارهای مردانه و خوردن عرق ارزش و اعتباری در میان جمع پیدا کند.

علی دادی:

- «علی دادی قندان را می‌دهد به دستم. پشت دستش سرخی می‌زند. آستینچه تا مچ دستش را گرفته است. کوتاه دستش ترک خورده است. چند قطره چای، از استکان می‌مکم و از مشتری‌ها پول می‌گیرم و راهشان می‌اندازم» (همان: ۱۷۹).

مثال بالا نشان می‌دهد که علی‌دادی نانوای زحمت‌کشی می‌باشد که در گرمای زیاد در حالی که دستانش سوخته است، نان می‌پزد و خالد نیز گاهی به او کمک می‌کند.

۳-۸. شخصیت‌پردازی از راه نام

در رمان داستان یک شهر، باز هم محمود نام افراد را معمولاً از محیط افراد خود می‌گیرد. علاقه‌ای دارد به این‌که نام‌های کم کاربرد و عجیب را به کار ببرد. مثل کنگرو، گیلان و عدنانی. بعضی نام‌ها ساده و یک کلمه‌ای است و معمولاً به تقلید شکسته ادا می‌شود. ممدو، کمال، رحمت، عطا، کاظم، نصرت، خالد. این اسامی بیشتر اسامی جوانان است. اسامی مردان و بزرگان بیشتر با صفت یا فامیل یا عنوان دیگری است مانند: انورمشدی، حاج‌سعدین، ناصر تعبیدی، علی‌دادی، محمدنور، غلام‌ماهی فروش، باباسعید، شاطر غلام، جوادلقلقوه، خلیفه‌مرشد، اصغردلال، مهندس سیف، مهندس مرتضی، گروهبان‌مرادی، استوارمینایی، استوارپیش‌بین، گروهبان‌غانم، گروهبان‌شهری، سرگردعاصی، ستوان‌واله، سرهنگ‌مبشتری، سرهنگ‌مهربان، سرهنگ‌افشار، ستوان‌مرزوان و... برخی از شخصیت‌ها دارای نام هستند و برخی نامی ندارند. اشخاصی که بی‌نام هستند، با شاخص‌ها و عناوین متفاوت به مخاطب معرفی می‌شوند. مانند مرد خورشیدکلاه، نگهبان پیر. نویسنده، نام‌های اشخاص را بر اساس نوع شخصیت آن‌ها در نظر گرفته‌شده است. مانند سرهنگ‌مهربان که با خالد و دیگر سربازان رفتاری خوبی دارد. خروشی هم‌اتاقی علی که مانند اسمش خروش می‌کند و ماجرای دستبرد سرگردعاصی را گزارش می‌دهد و به همین دلیل کتک مفصلی هم از او می‌خورد. اسلام که در زندان دائم نماز می‌خواند و تسبیح می‌زند. نام‌گذاری‌اش مطابق با شخصیت مذهبی‌اش می‌باشد. و با، راننده‌ی جهرمی که قرار است شریفه به همراهش برود ولی ماشینش خراب می‌شود و در بندر لنگه می‌ماند صفا نام دارد. و همیشه به دنبال عیش و خوشگذرانی و مشروب‌خوردن است. و مدام آدرس خانه‌ی فاحشه‌ها را از خالد می‌گیرد. شخصیت آهن که در پشته قهوه‌خانه دارد نامش متناسب با ویژگی‌های روحی و روانی اوست او همواره با آهن و سیخ کباب سروکار دارد چون باید برای مشتریانش کباب بپزد و نویسنده قصد دارد بگوید او به خاطر کارش مثل آهن سفت و سخت شده است. چون در طی داستان دیالوگی از طرف او شنیده نمی‌شود. و گاهی محمود برای برجسته کردن نقاط ضعف، معایب و نواقص یا انحطاط‌های رفتاری و اخلاقی شخصیت‌ها از طنز، استفاده می‌کند. در واقع بین نام و ساختار شخصیت، کاملاً متضاد و طنز آلود است. شریفه بر خلاف نام خود زن پاک‌دامنی نیست. و از راه تن‌فروشی امرار معاش می‌کند. و قدم‌خیز که بر خلاف نامش، قدمش برای گروهبان‌مرادی خوب نبود و با تحریک ناصر تعبیدی باعث قتل گروهبان‌مرادی می‌شود.

۳-۹. شخصیت‌پردازی از راه محیط

محیط‌های نام برده شده در رمان از این قرارند: تهران، پادگان عباس‌آباد، حمام‌متروکه، زندان دژبان، شیراز، لار، جهرم، بندر مهتابی، بندر خمیر، بندر لنگه، بازار مساح، پشته، باغ‌عدنانی و کنگ. تأثیری را که بر شخصیت اصلی - خالد - می‌گذارد، هم در جهت منفی و هم در جهت مثبت است. زندان بر خالد، اسلام، کمال، عطا و حتی اصغردلال اثر مثبتی گذارده و در جهت سازندگی فکری و اعتقادی آن‌ها تأثیرگذار بوده است؛ با سختی‌هایی که خالد و دوستانش در زندان می‌کشند تحمل سختی‌ها و مرارت‌های زندگی برای آن‌ها آسان‌تر می‌شود. اسلام از نظر اعتقادی به دین بیشتر نزدیک شده و نمازخوان می‌شود. مدام در زندان تسبیح می‌زند و ذکر می‌خواند. در زندان جهرم خالد با آسایش مدتی را در آن به سر می‌برد. وضعیت غذایی و رفاهی‌اش خوب می‌شود. اما در بندر لنگه خالد دچار روزمرگی می‌شود و با رفتن به پشته و پناه آوردن به مشروب و تریاک روزهایش را می‌گذراند. و مرگ دوستش علی و شریفه افسردگی او در بندر لنگه را بیشتر می‌کنند.

نتیجه‌گیری:

در این رمان، غالب شخصیت‌ها را مردان شکل می‌دهند که با فضا و موضوع داستان کاملاً هماهنگ است. بسیاری از این شخصیت‌ها، شخصیت‌های واقعی و نماینده مردم زمان خویش و بازگو کننده افکار و عقاید آن‌ها هستند. نویسندگان در این رمان در کنار توصیف مستقیم شخصیت‌ها در سیر تکاملی داستان شخصیت‌ها را با گفتگوها، اعمال و رفتار، افکار و حتی توصیف ظاهر هر چند اندک، به خواننده معرفی می‌کند. جنس، سن، نام و حتی استدلال‌هایی که نویسنده از شخصیت‌هایش ارائه می‌دهد و ارتباط منسجمی که شخصیت‌ها با دیگر عناصر داستان چون موضوع، زمان و مکان و ... دارند نیز در استحکام بنای داستان‌ها نقش ویژه‌ای ایفا کرده است. شخصیت، به عنوان یکی از عناصر محوری داستان از مهم‌ترین مقوله‌هایی است که احمد محمود در داستان‌هایش با ظرافت خاص به آن پرداخته است. هر چند که وی در پردازش شخصیت‌ها از همه‌ی شیوه‌های شخصیت‌پردازی بهره گرفته است، اما با توجه به بررسی‌هایی که در مبحث شخصیت و شخصیت‌پردازی به عمل آمده، گفتنی است: شخصیت‌های رمان، پویا و متغیّرند. پویایی آنان هم در جهت سازندگی و هم در جهت تباهی است؛ اما درصد زیادی از اشخاص رمان‌های مذکور در شمار شخصیت‌های ایستا قرار می‌گیرند؛ زیرا حوادث رمان‌ها تأثیر دگرگون‌کننده‌ای بر آن‌ها ندارد و از آغاز تا پایان بر رفتار، گفتار، عقاید و جهان‌بینی خویش باقی می‌مانند. نویسندگان در چگونگی پرداخت شخصیت‌ها از هر دو شیوه‌ی مستقیم و غیرمستقیم بهره می‌برد؛ اما از لحاظ کمی، شیوه‌ی غیرمستقیم نمود بیش‌تری داشته است. نویسندگان از کنش، گفتار، وضعیت ظاهری، نام و محیط برای معرفی شخصیت‌ها استفاده می‌کند که در این میان، شخصیت‌ها بیش‌تر از طریق گفتار، کنش و اعمال، خود را به خواننده می‌شناسانند؛ اعمال و اقوال راهی است جهت پرداخت شخصیت‌های رمان. نویسندگان، شخصیت‌های بسیاری با خلق و خویهای متفاوتی خلق کرده و هر کدام از آنان از رفتار خاصی برخوردار بوده‌اند که همین امر، رمان مذکور را از یک‌نواختی دور ساخته است. برخی از شخصیت‌ها پرنگ، بعضی کم‌رنگ و برخی نیز بی‌رنگ دیده شده‌اند و تأثیر نقش آنان در پیش‌برد و روند رمان یکسان نبوده است. در رمان، داستان یک شهر از هر دو جنس مذکر و مؤنث سخن به میان آمده است؛ اما بسیاری از شخصیت‌ها از جنس مذکر بوده‌اند. نویسندگان مسائل و مشکلات هر دو جنس را مطرح می‌کند. نام‌ها بیش‌تر با ویژگی شخصیتی اشخاص داستانی در ارتباط است و تنها نام تعداد معدودی از اشخاص رمان‌ها با موقعیت و خلق‌و‌خوی‌شان متناسب یا در تضاد بوده است. محیط زندگی اشخاص رمان‌ها در شکل‌گیری شخصیت وجودی و هم‌چنین بر رفتار و گفتارشان تأثیر گذاشته است. احمد محمود در حوزه‌ی ادبیات داستانی قلمی توانا دارد. نثر روان و ارائه‌ی توصیفات هماهنگ با درونیات شخصیت‌ها از ویژگی‌های آشکار این رمان محسوب می‌گردد.

منابع و مآخذ

۱. آلوت، میریام، (۱۳۶۸)، «رمان به روایت رمان‌نویسان»، ترجمه‌ی علی‌محمد حق‌شناس، چاپ اول، تهران: مرکز.
۳. اسکولز، رابرت، (۱۳۷۷)، «عناصر داستان»، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، تهران: مرکز.
۴. ایرانی، ناصر، (۱۳۶۴)، «داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر»، چاپ اول، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۵. اسماعیل‌لو، صدیقه، (۱۳۸۳)، «چگونه داستان بنویسیم»، چاپ اول، تهران: نگاه.
۶. براهنی، رضا، (۱۳۶۸)، «قصه‌نویسی»، چاپ چهارم، تهران: البرز.
۷. داد، سیما، (۱۳۷۵)، «فرهنگ اصطلاحات ادبی»، چاپ دوم، تهران: مروارید.
۸. دقیقیان، شیرین‌دخت، (۱۳۷۱)، «منشأ شخصیت‌پردازی در ادبیات داستانی»، چاپ اول، [بی‌جا]: مؤلف.
۹. دیبل، انسن، (۱۳۸۷)، «طرح در داستان»، ترجمه‌ی مهنوش طلایی، چاپ اول، اهواز: رسش.
۱۰. سلیمانی، محسن، (۱۳۷۴)، «فن داستان‌نویسی»، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.
۱۱. عبداللّه‌یان، حمید، (۱۳۸۱)، «شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر»، تهران: آن.

۱۲. فاستر، ادوارد مورگان، (۱۳۹۱)، «جنبه‌های رمان» ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، چاپ ششم، تهران: نگاه.
۱۳. فضائلی‌هاشمی، سعید، (۱۳۷۷)، «شیوه‌های داستان‌نویسی داستان بلند»، چاپ اول، تهران: ایران.
۱۴. میرصادقی، جمال، (۱۳۷۵)، «داستان و ادبیات»، چاپ اول، تهران: نگاه.
۱۵. مستور، مصطفی، (۱۳۸۴)، «مبانی داستان کوتاه»، چاپ دوم، تهران: مرکز.
۱۶. مقدادی، بهرام، (۱۳۷۸)، «فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی»، چاپ اول، تهران: فکر روز.
۱۷. مندنی‌پور، شهریار، (۱۳۸۳)، «کتاب ارواح شهرزاد»، چاپ اول، تهران: ققنوس.
۱۸. موآم، سامرست، (۱۳۶۴)، «درباره‌ی رمان و داستان کوتاه»، ترجمه‌ی کاوه دهگان، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۱۹. محمود، احمد، (۱۳۶۰)، «داستان یک شهر»، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۲۰. نوبل، ویلیام، (۱۳۸۷)، «تعلیق و کنش داستانی»، ترجمه‌ی مهرنوش طلایی، چاپ اول، اهواز: رسش.
۲۱. وستلند، پیتر، (۱۳۷۱)، «شیوه‌های داستان‌نویسی»، ترجمه‌ی محمدحسین عباس‌پور تمیجانی، چاپ اول، تهران: مینا.
۲۲. یونسی، ابراهیم، (۱۳۸۲)، «هنر داستان‌نویسی»، چاپ هفتم، تهران: نگاه.

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله